هو العلیم

ادامه بررسی دیدگاه میرزای قمی

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ باب عام و خاص ـ جلسه هشتاد و دوم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

[در جلسات گذشته بحث راجع به ثمرهٔ نزاع بر حجّیت ظواهر نسبت به غیر مَن قُصِدَ بِالإفهام و غیر مقصودین بِالإفهام و نسبت به اعمّ از آن یعنی مقصودین بالإفهام و غیرهم بود، به عبارت دیگر بحث راجع به ثمرهٔ نزاع بود در افرادی که در مهابط وحی در هنگام القاء خطابات شرعی حضور داشتند و افرادی که غایب بودند و یا معدوم بودند.

عرض شد که بنا بر فرمایش مرحوم محقق قمی ثمره در حجّیت ظواهر نسبت به مقصودین بالخطاب ظاهر می‌شود و اینکه ظهور برای مقصودین بالخطاب حجّیت دارد، نه برای غیر مقصودین بالخطاب[1] و اما نسبت به آن افرادی که قائل به اطلاق حجّیت ظهورات هستند؛ اعم از مقصودین بالإفهام و غیر مقصودین بالإفهام، ثمره‌ای در اینجا ظاهر نمی‌شود.

نظر آیةالله خوئی دربارهٔ کلام میرزای قمی

مرحوم آقای خوئی ـ بنا بر تقریر حضرت آقا ـ در اینجا این توهم را فاسد می‌دانند که حجّیت ظهورات برای مقصودین بالإفهام باشد و مورد خطاب در مهابط وحی شوند و حکم به قاعدهٔ اشتراک به افراد دیگر اعم از غایبین و معدومین تسرّی پیدا می‌کند.[2]

ایشان می‌فرمایند که هیچ معنایی برای حجّیت ظواهر نیست الاّ عدم الإجمال فی الدّلیل که خود دلیل، اجمال نداشته باشد و دیگر اینکه یا در راستای این مسئله، خصوصی الغاء آن خصوصیت در مورد تخاطب؛ یعنی معنای حجّیت ظهورات عبارت است از اینکه اجمالی در آن مفهوم نباشد و هیچ خصوصیتی هم در آن دلیل نسبت به مخاطب لحاظ نشود، این معنای حجّیت ظهورات است و ما این معنا را هم نسبت به مشافهین و هم غیر مشافهین احساس می‌کنیم؛ یعنی هیچ اجمالی نسبت به خود ما در دلالت دلیل نیست. بنابراین نسبت به ما هم حجّیت پیدا می‌کند.

نقد کلام آیةالله خویی

تفاوت معنای ظهور و حجیت ظهور

---

[1] قوانین الأصول، ج ۱، ص ۲۲۹.
[2] رسالة فی القطع و الظن، ص ۲۳۲.

مطلبی که در اینجا به‌نظر می‌رسد این است که این معنا، معنای حجّیت ظهور نیست؛ بلکه معنای خود ظهور است. ظهور عبارت است از عدم الإجمال فی الدّلالة و عبارت است از انفهام معنا از لفظ به‌نحوی‌که مخاطب در مقام عمل منتظر قرینه یا دلیلی دالّ بر خلاف و توضیحی از مولا نباشد، این معنا معنای ظهور است. اما صحبت در حجّیت ظهور است که آیا این ظهور حجت است یا حجت نیست؟

بر طبق آنچه که قبلاً عرض شد همیشه حجّیت ملازم با ظهور است یعنی اگر ظهوری در هر جا بود حجّیت همراه با او است و مصاحب با او است که به معنای الزام مخاطب به مفاد دلیل است، این معنای حجّیت است. وقتی که می‌گوییم: «این خبر حجت است» یعنی مخاطبِ به این خبر و عالم به این خبر، به اجرای مفاد آن ملزم است، این معنای حجّیت است. حالا منظور از عمل بیل زدن نیست بلکه یا اعتقاد خارجی است یا عبارت است از فعلی که انجام می‌دهند، هردوی اینها حجّیت است. یا تحقق صدق این مفاد است، این هم معنای حجّیت است که مخاطب درهرصورت به این دلیل ملزم می‌شود که این را حقیقت و صدق بپندارد. اگر حکایت است این حکایت را صدق بپندارد، اگر یک مسئلهٔ اعتقادی است این را حقیقت بداند و منطبق با نفس‌الأمر بداند. اگر انشاء و نهی است به آن عمل کند و به آن ترتیب اثر دهد این معنای حجّیت است.

ولی برای محقق قمی در اینجا این نکته وجود دارد که اعتراض کند و بگوید: «ما بحثی در این ظهور نداریم که معنای ظهور عبارت از اجمال معنا است، این را ما هم قبول داریم» محقق قمی هم ظهور را عبارت از عدم اجمال در معنا می‌داند و ظهور را عبارت از انفهام معنا از دلیل می‌داند به‌نحوی‌که نیازی به چیز دیگر نباشد، بحثی در این نیست و همه هم به این مطلب معتقد هستند.

صحبت در این است که مرحوم میرزا اصلاً ظهور را متحصّل می‌داند مِن عدّة شروطٍ، یکی از آن شروط ارتباط وثیق بین مولا و عبد و بین متکلم و مخاطب است که به لحاظ این ارتباط وثیق، ظهور برای مخاطب منعقد می‌شود، نه برای غیر. گفتن اینکه ظهور عبارت است از عدم اجمال معنا، هنر نیست؛ چون هر ظهوری عبارت است از اینکه معنا مجمل نباشد و انفهام معنا از دلیل باشد. ولی صحبت در کیفیت تحصّل این ظهور است که چگونه حاصل می‌شود؟ مرحوم میرزا می‌فرماید که اگر هزار دفعه هم مخاطب گمان کند بر اینکه این معنا برای او مجمل نیست، بی‌جهت گمان می‌کند و این گمان او اشتباه است. آن وقتی معنا برای او اجمال ندارد و معنا منفهم از دلیل می‌شود و لفظ بر مراد دلالت دارد که آن ارتباط وثیق بین متکلم و مخاطب محقق شده باشد، اگر محقق نشده باشد، بنابراین در اینجا هیچ ظهوری هم منعقد نخواهد بود ولو اینکه شما بگویید که معنا برای من روشن است، شما اشتباه می‌کنید، خیال می‌کنید، تخیل است و واقعیت نیست، این اشکال در اینجا هست.

جواب صحیح دیدگاه میرزای قمی

بله، آنچه را که قبلاً خدمتتان عرض شد می‌تواند جواب میرزا باشد و آن مطلب این است که ما آن ارتباط را از بین ببریم، ریشهٔ دخالت آن ارتباط به‌عنوان یکی از علل مُعِدّه را از بین ببریم و بگوییم که چنین ارتباطی در بنای عقلاء نیست، عقلاء هیچ‌وقت در ظهورات این ارتباطات را دخیل ندانسته‌اند، الاّ در موارد شَذّ و نَدَر؛ در بعضی از اصناف؛ اصناف سیاسیون و بعضی از سازمان‌ها و بعضی از افراد که انسان احساس می‌کند ارتباطی بین آنها هست و به لحاظ آن ارتباط نمی‌خواهند اشخاص دیگر از حرف‌های آنها سر دربیاورند، فقط در این موارد خاصه هست که آن ظهور برای انسان منعقد نمی‌شود؛ یعنی همین احتمال که این شخص یک شخص سیاسی است در این نامه‌ای که برای شخص دیگر فرستاده است، باعث می‌شود که آن معنا برای ما مجمل باشد و دلالت آن دلیل در آنجا دچار خدشه شود.

این معنا باعث می‌شود که این اجمال در اینجا پیدا شود والاّ لولا این جهت؛ یعنی اگر ما من‌باب‌مثال ندانیم که این شخص یکی از این اصنافی است که در آنها این احتمال می‌رود، در غیر از این صورت آن عدم اجمالِ دلیل به حال خودش باقی است و انفهام معنا از دلالت آن باعث می‌شود که این ظهورات هم به حق انسان منعقد باشند.

تلمیذ: کلام میرزا شاید دالّ بر احتمال وجود قرائن و شواهدی است که در آن زمان وجود داشته شده است لذا در زمان میرزا شاید این احتمال به حدّ ضرورت رسیده است و قائل به این است که اصلاً ما کلامی که بدون قرائن شفاهی باشد، نداریم.

وجهی برای دفاع از میرزای قمی و نقد آن

استاد: بله، کلام مرحوم میرزا از دو جهت مردود است؛ یعنی این مطلبی که شما به‌عنوان دفاع از مرحوم میرزا می‌فرمایید؛ یکی این است که قضیهٔ این مسائل هم قضیهٔ همین اجماعات بوده است، شیخ طوسی ادعای اجماع می‌کند، ابن‌زهره ادعای اجماع بر خلاف می‌کند، یکی می‌گوید که سیرهٔ عقلاء این است، یکی می‌گوید که سیرهٔ عقلاء آن است؛ لذا به‌خاطر همین اصلاً به‌طورکلی همهٔ اجماعات چیست؟! همه‌اش را دیده‌اید دیگر! کاملاً در دو مسئلهٔ خلاف، یکی ادعای ضرورت بر اجماع می‌کند و دیگری می‌گوید که ضرورت بر اجماع نیست!

بالأخره کدامتان درست می‌گویید؟! تو که می‌گویی: «اجماع است»؛ فرض کنید که اجماع بر طهارت ماء بئر است، آن طرف هم داریم که می‌گوید: «اجماع بر نجاست ماء بئر است»! بالأخره یکی از این دو اجماع نیست لذا باعث می‌شود که انسان به‌طورکلی اصلاً به اجماعات ترتیب اثر ندهد.

اگر میرزای قمی ادعا کند و بگوید که سیرهٔ عقلائیه بر این است که به این ارتباط ترتیب اثر می‌دهند و

لَنا أن نقول بر اینکه نه‌خیر، سیرهٔ عقلائیه بر این نیست بلکه سیرهٔ عقلائیه طبق آنچه که الآن در دست ما هست و متعارف ما هست و در محاورات ما مورد عمل قرار می‌گیرد، ترتیب اثر دادن به همین مسائل به‌نحو عادی است. من‌باب‌مثال اگر شخصی وصیتی بنویسد ـ حالا علتش را بعد خدمتتان عرض می‌کنم که چیست ـ و این وصیت دست یک شخص بیفتد، آیا او به‌طورکلی این وصیت را با دیوار یکی می‌داند؟! یا اینکه در وصیت نگاه می‌کند؟! اگر قرار بر این باشد که با دیوار یکی باشد، دیگر چرا نگاه می‌کنی؟! چرا می‌خوانی؟! پس معلوم است که حجّیت دارد که می‌خوانی. اگر حجّیت نداشت باید اصلاً مستقیماً کنار می‌گذاشتی.

مثلاً کتاب الفبای بچهٔ خودتان را فرض کنید که «الف»، «ب»، «بابا آب داد» و «مادر نان داد»، اصلاً اتفاق افتاده است وقتی که این کتاب آنجا هست شما به آن نگاه کنید؟! اصلاً وقتی می‌آیید با پای خودتان می‌زنید و کنار می‌اندازید، اصلاً به آن توجه نمی‌کنید، چرا توجه نمی‌کنید؟! چون اصلاً برای شما قابل استفاده نیست، فایده‌ای ندارد. یا اینکه من‌باب‌مثال به بچه‌ای که در کنار شما هست به‌خاطر تمرین به دست او قلم دادید، او قلم را برمی‌دارد و روی کاغذ دائماً خط می‌کشد، آیا شما مرتباً تأمل می‌کنید که به‌به چه نقاشی و کوبیسمی[1] کشیده است! این نقاشی عجیب‌وغریبی که کشیده است را چند میلیون بفروشم! یک چیزی از آن درمی‌آید، یک چیزهای درهم‌وبرهم می‌کشند و اسمش را کوبیسم گذاشته‌اند! بلکه اصلاً به چنین چیزهایی که درمی‌آید توجه نمی‌کنید و اصلاً برای شما حجّیت و دلالت ندارد، اصلاً برای شما ارزشی ندارد.

اینکه الآن عقلاء به این مسئله تربیت اثر می‌دهند، مثلاً نامه‌ای که از یک شخص برسد بعد از بیست سال این نامه در دادگاه مطرح می‌شود و برای آن نظر می‌دهند به‌خاطر این است که اصلاً سیره و دَیدن عقلائیه بر این قضیه است. حالا میرزا در دو جا پیدا کرده است که این‌طور است یا آن‌طور است بعد این حکم را به همه تسرّی داده است. در یک قضیهٔ عقلائیه که مبنای عرف است اصلاً امکان ندارد که مثلاً شخصی این‌طور نظر دهد، او باید به عرف نگاه کند و ببیند که عرف چه می‌گوید.

تلمیذ: در عرف که منظور نیست، در خطاباتش است.

استاد: من می‌دانم، می‌گویم که این چه سیرهٔ عقلائیه است که از هزار نفر فقط میرزا این را فهمید!

تلمیذ: ... اگر که نقدی می‌کنند دنبال شواهد و قرائن برای مراد خودشان هستند.

استاد: کجا؟! چه کسی؟! این برای انعقاد ظهور است نه برای ...

تلمیذ: همین را می‌گویم، وجود قرائن و شواهد دلالت بر این می‌کند که هنوز ظهور منعقد نشده است؛ ظهور اصلی، نه ظهور بدوی.

---

[1] فرهنگ فارسی معین: «کوبیسم: سبکی در نقاشی که در آن نقاش اشیاء و حتی موجودات را به شکل هندسی نشان می‌دهد.»

استاد: ببینید صحبت در این است وقتی که ما به این ظهور رسیدیم، حالا ببینیم آیا این ظهور برای ما حجت است یا نه؟ میرزا اصلاً از اوّل بحث را به این می‌برد که اصلاً آن شخصی که با مخاطبین صحبت می‌کند یعنی حتی آن افرادی که در منزل پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نشسته‌اند، باید قرائنی در آنجا وجود داشته باشد [تا شامل آنها شود] حتی این قضیه نسبت به آن افرادی که بیرون در ایستاده‌اند هم نمی‌آید، آنها هم جزء مشافهین نیستند که هیچ احدی چنین حرفی نزده است.

اگر منظور میرزا این است که مشافهین بالخطاب را افرادی بگیرد که در مقابل پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هستند و آنهایی که در مدینه هستند و آنهایی که در مکه هستند و آنهایی که در آن زمان هستند، پس تسرّی دهد به آنهایی که ده سال یا صد سال دیگر می‌آیند و معدومین هستند، چه مایزی بین اینها و بقیه است؟!

اگر نظر مرحوم میرزا این است که حجّیت خطاب فقط به آن چهار نفری که وحی را می‌نویسند، اختصاص دارد در اینجا ارتباطی بین این متکلم و این مخاطبین هست، آن ارتباط وثیق در اینجا منعقد است، اصلاً [هیچ] عاقلی چنین حرفی نمی‌زند که پیغمبر که وحی و احکام را بیان می‌کند، شریعت را بیان می‌کند فقط برای آن چهارتا باشد آن هم تازه بی‌سواد احمق! **«رُبّ حامِلِ فِقهٍ إلی مَن هو أفقهُ مِنهُ»**[1] به چهارتا مثل ابودرداء یا ابوهریره‌ای که اینها وحی را می‌نویسند خطاب می‌کنند و خطاب پیغمبر به اینها است. آن‌وقت آنهایی که پشت در هستند یا کنار هستند مثل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که هنوز داخل مسجد نیامده است، پیغمبر نظر به او ندارد خطاب به او ندارد چون او مخاطب مشافهی نیست!

تلمیذ: مسئلهٔ قرائن وقتی است که ما بگوییم: «ظهورات مطلقاً حجت است».

استاد: بله بله، به این کیفیت است. همین‌طور این مسئله که اصلاً به‌طورکلی سیرهٔ عقلائیه‌ای که ما الآن می‌بینیم این اقتضاء را نمی‌کند. مثلاً خطیب الآن بالای منبر می‌رود و با چهارصد نفر حرف می‌زند، آیا بین خطیب و اینها ارتباط وثیق بوده است؟! اصلاً هیچ‌کس را نمی‌شناسد. به مجلس ختم می‌رود و اصلاً نمی‌شناسد این مرده‌ای که برای او حرف می‌زند پدرش کیست، مادرش کیست! او فقط می‌خواهد پولش را بگیرد و برود!

تلمیذ: ارتباط وثیق یعنی چه؟

استاد: ارتباط یعنی یک نوع رموزی که ظهور را درست می‌کند. یعنی وقتی که به شما می‌گویم: «آقای فلانی، من گرسنه هستم برای من نان بیاورید»، مرحوم میرزا می‌خواهد این مطلب را بگوید که شاید منظور از نان در اینجا دوغ است، چرا؟! چون ممکن است رمزی بین من و شما باشد که هروقت گفتم: «نان»، شما دوغ

---

[1] الکافی، ج ۱، ص۴۰۳:

«عن ابن أبی یعفور عن أبی‌عبدالله علیه السّلام: **"أنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله خطب النّاس فی مسجد الخیف فقال: نضر الله عبدا سمع مقالتی فوعاها و حفظها و بلّغها من لم یسمعها فربّ حامل فقه غیر فقیه و ربّ حامل فقه إلی من هو أفقه منه ... ."».**

یا شربت بیاورید و امثال‌ذلک. هیچ‌کس چنین حرفی نمی‌زند، این‌طور که نیست.

لزوم بررسی معانی الفاظ متداول در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برای تحقق ظهور

بله، در تحقق ظهور ما باید ببینیم آن الفاظ متداول بین مردم در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دارای چه معانی‌ای بودند و آن الفاظ با چه قرائنی استفاده می‌شدند که مسائل حقایق شرعیه و متشرعه و امثال‌ذلک از اینجا نشأت گرفته است؟ فقط به همین مقدار. این مطلب را ما قبول داریم و در بحث ظهور شخصی بارها گفته‌ایم که از مجموعهٔ قرائن و ارتکازات ذهنیه و خصوصیاتی که مخاطب با مولا سروکار دارد، با متکلم سروکار دارد، از اینها اصلاً ظهور منعقد می‌شود، اصلاً بدون اینها ظهور منعقد نمی‌شود، در این حرفی نداریم؛ ولی اینکه ارتباطی نسبت به مخاطبین باید باشد، حتی آن کسانی که پشت در هم ایستاده‌اند، نه‌خیر [این‌طور نیست] آن کسانی که بیرون مسجد هستند یا در مدینه هستند آنها هم مقصود بالمشافهه و مقصود بالخطاب نیستند، آنهایی که در آن زمان هستند هیچ‌کدام مقصود بالخطاب نیستند اصلاً این معنا از میرزا بعید است که این مطلب را بگوید. بله، نسبت به بعضی از اصناف و نسبت به بعضی از افراد ما این مطلب را قبول داریم.

تلمیذ: اگر قرار باشد این ظهورات و خطابات برای همه یکسان باشد، مثلاً فرض کنید حاکمی مطلبی را القاء می‌کند و دست‌اندرکاران دولتش طبعاً به‌خاطر داشتن آن روابط خاص و شرایط و قرائن خاص یک نحو ظهور از این مطلب می‌فهمند و یک نحو برای آنها ظهور منعقد می‌شود، افرادی که خارج از حوزه هستند آنها هم یک نحو ظهور می‌فهمند. این ظهور دوتا می‌شود، کدام حجت است؟!

استاد: این همان بحثی است که قبلاً عرض کردم، در جلسهٔ گذشته این بحث بود که هر شخصی نسبت به هر رتبه‌ای که دارد ظهور برای او در آن رتبه باید تمام شود یعنی اگر من‌باب‌مثال افرادی نشسته‌اند و از شخص بزرگی، از شخصی که دارای مقام و مرتبه‌ای هست استفاده می‌کنند، آن شخصی که صحبت می‌کند کلمات را می‌گوید صحبت می‌کند؛ ولی وقتی که آن مطالب تمام می‌شود، از هر کدام از اینها هرچه بپرسیم می‌بینیم یک مطلبی را از این استفاده کرده‌اند؛ یعنی نسبت به رتبهٔ آن شخص، برای او ظهور داشته است.

تلمیذ: این درجات عرفانی و امثال‌ذلک نیست.

استاد: نسبت به مسائل عقلی.

تلمیذ: مسائل اجتهادی است، مسائل اقتصادی است، اجتماعی است.

استاد: نسبت به این مسائل همین‌طور است. نسبت به مسائل علمی وقتی که شما یک مسئلهٔ علمی را بیان می‌کنید اصلاً به عرفان کاری ندارد. مثلاً واعظی در اینجا یک‌سری مسائل علمی و اخلاقی و این حرف‌ها

را مطرح می‌کند، هر کسی بنا بر استعداد خودش این مطلب را ادراک می‌کند و می‌فهمد و بنا بر خصوصیاتی که خودش دارد یک ظهوری از این استنتاج می‌کند که برای او حجت می‌شود یعنی می‌تواند نقل کند و بگوید: «این واعظی که امروز ساعت فلان صحبت کرد این را گفت و منظورش این بود»، آن شخص دیگر هم همین‌طور.

تلمیذ: این دوتا استفاده دقیقاً در مقابل هم است.

حجیت ظهور شخصی و عدم حجّیت ظهور نوعی

استاد: پس من بیچاره برای همین می‌گویم که ظهور شخصی فقط حجت است نه ظهور نوعی، شما فقط توقع دارید همهٔ اینهایی که اینجا نشسته‌اند همه به یک نحو بفهمند؟!

تلمیذ: این مطلب شما در صورتی درست می‌شود که همه به یک نحو بفهمند.

استاد: شما بعد سه سال تازه آمده‌اید و اینجا نشسته‌اید، ما باید حرف سه سال را دوباره تکرار کنیم! این قضیهٔ ظهور خیلی قضیهٔ مهمی است و به این آسانی نیست، حالا در بحث اطلاقات و اینها ما با توجه به این قضیه شرح بیشتری می‌دهیم. ظهور عبارت است از تحقق یک معنا و دلالت لفظ بر یک معنا، حالا چه دلالت لفظ باشد و چه دلالت اشاره‌ای باشد، هر دلالتی می‌خواهد باشد، برحسب مرتکزات ذهنی مخاطب و قرائن خارجی که این ارتکاز را به‌وجود می‌آورد هر کسی برای خودش یک ظهور دارد.

تلمیذ: پس باید ارتباط وثیقی بین گویندهٔ خطاب و مستمع باشد.

استاد: رابطهٔ وثیق دیگر لازم نیست، بله اگر شخصی رابطه...

تلمیذ: طبعاً سومی درست می‌شود دیگر.

استاد: آقاجان، اصلاً صحبت در این است که ما ظهور را عبارت می‌دانیم از یک‌سری مرتکزاتی که آن مرتکزات معنایی را در ذهن شخص به‌وجود می‌آورد. حالا آن شخص ارتباطی خاص با آن متکلم دارد، یک نوع ظهور برایش پیدا می‌شود و یک شخص اصلاً ارتباط ندارد، از در وارد شده است و نشسته است، از خانه‌اش بلند شده است، گفته است چه‌کار کنیم؟! به روضهٔ امام حسین علیه‌السّلام برویم! می‌بیند این‌طرفِ در یک پرچم است، بلند می‌شود و می‌رود، نه ارتباطی داشته است، نه دیشب، نه صبح، نه پریشب، هیچ‌وقت، اصلاً نمی‌داند که این کیست؟ صاحب‌خانه کیست؟ منبری‌اش کیست؟ صاف می‌رود و می‌نشیند. آیا او هیچ حرفی نمی‌فهمد؟! می‌فهمد دیگر. براساس ارتکاز است. پس این ارتباط وثیق دال نیست، ارتباط وثیق محقق ظهور نیست. ظهور عبارت است از یک‌سری امور و شرایطی که اینها دست‌به‌دست هم می‌دهند تا اینکه این معنا از این لفظ در ذهن مخاطب منعقد می‌شود، اسم این را ظهور می‌گذاریم و این برحسب افراد تفاوت پیدا می‌کند. بچهٔ شخص، یک نحو ارتکاز دارد، غلام شخص، یک نحو ارتکاز دارد، زن او یک نحو ارتکاز دارد،

بوّاب او یک نحو ارتکاز دارد، رفیق او یک نحو دارد، شریک او یک نحو دارد، همهٔ اینها یک نحو دارند، غریبه‌ها هم یک نحو دارند.

تلمیذ: ما ظهور نوعی نداریم؟!

استاد: ظهور نوعی به این معنا که یک ظهور برای همه باشد نداریم؛ بلکه به معنای کلی داریم. یعنی اگر این شخص با خصوص این شرایط و با خصوص این کیفیت را گسترش دهیم، این ظهور نوعی می‌شود یعنی ظهور نوعی نسبت به این مرتبه، همان‌طور که حکم نوعی را خدمتتان عرض کردم که نسبت به کل مکلفین در همان رتبه هست، این هم همین‌طور است. یعنی اگر پسر این شخص دارای این مرتکزات باشد و این ارتباط بین او و پدر برقرار باشد و دارای این ذهنیت باشد، هر کسی که به‌جای این پسر باشد باید این‌طور بفهمد.

تلمیذ: اینجا ما می‌بینیم که وقتی بین دو نفر در ظهور مطلبی اختلاف می‌شود، به حکم ارجاعش می‌دهند و می‌گویند که ببین حکم چه می‌گوید یعنی حکم دلیل است. یعنی اثبات می‌کند که این ظهوری که تو برداشت کرده‌ای درست است و ظهوری که این شخص برداشت کرده است درست نیست، به عرف می‌دهند ...

استاد: این در همان مواردی است که انسان احتمال خلاف در ظهور می‌دهد، همان‌طور که برای قطعِ انسان احتمال خلاف در اینجا می‌شود، برای ظهور هم احتمال خلاف می‌شود؛ لذا با وجود اینکه ظهور برای انسان منعقد شود در عین حال ممکن است قرینه بر خلاف بیاید.

تلمیذ: یعنی این شخص می‌گوید که من قطع دارم که مراد این است و آن شخص می‌گوید که من قطع دارم که مراد این است و براساس قطع هم باید عمل کنم ولی چون اختلاف شده است پس ما نمی‌دانیم حالا چه‌کار کنیم، به عرف ارجاع می‌دهند. خود اینها با اینکه قطع پیدا می‌کنند، می‌دانند که اگر عرف مطلب دیگری را استفاده کرد آن ملاک است.

استاد: می‌دانم ... در عین حال اینها می‌دانند که به‌واسطهٔ آن جهتی که در آنها هست، اگر عرف این حرف را بزند اینها قبول نمی‌کنند و فقط برای دفع دعوا این کار را می‌کنند، همان‌طور که نزد قاضی هم همین کار را انجام می‌دهند؛ شخصی که نزد قاضی می‌رود با اینکه می‌داند منزل برای او است و قاضی حکم به تنصیف دار می‌کند، آیا این حکم را ظالمانه نمی‌داند؟! ولی مجبور است قبول کند، این یک مسئله.

تلمیذ: یک مطلب هست که از جهت شرع می‌خواهم عرض کنم ما می‌توانیم ظهورات را به دو گونه تقسیم کنیم، یک ظهورات ظهوراتی است که همه متوجه می‌شوند مثلاً نماز و روزه و ...

استاد: آقاجان، مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ در مجلس مشهد منزل آقای ... صحبت کردند، دو دسته شدند یک دسته گفتند: «تأیید جنگ بود»، یک دسته گفتند: «علیه جنگ بود»، شما چه می‌گویید؟!

تلمیذ: آنجا روابط می‌خواهد.

استاد: کجا روابط می‌خواهد؟! روابط چیست؟! به خدا قَسَم که هیچ‌کدام آنها با آقا رابطهٔ خاص نداشتند.

تلمیذ: آقا آنجا خودشان می‌خواستند که ابهام بماند.

استاد: بله، من این را قبول دارم به‌خاطر همین می‌گویم. صحبت در این است که ارتکازات است که ظهور درست می‌کنند یعنی چون آن شخص خودش طرف‌دار حکومت و دولت است، از طرفی چون مطالبی هم که ایشان می‌گویند دوپهلو است؛ آن شخص براساس ذهنیت و انسی که با جنبهٔ موافقت با حکومت و دولت دارد آن مطالب را می‌گیرد و به این‌طرف می‌زند. آن‌وقت مطالبی که گاهی از آن طرف در ذهن خلجان می‌کند اینها را به‌نحو عبوری کم‌کم کنار می‌گذارد، این از این‌طرف.

از آن طرف چون آن شخص یک جنبهٔ شدت و حدّت و امثال‌ذلک دارد اینهایی که یک حالت دوپهلویی و امثال‌ذلک در آنها احساس می‌شود را راحت می‌گذارند. یعنی خواهی‌نخواهی این کار را می‌کند، این‌طور نیست که بیچاره تقصیر داشته باشد؛ ولی بعضی وقت‌ها هم تقصیر هست یعنی انسان باید دقت کند؛ ولی آن مطالبی که می‌بینید با آن ذوقیاتش مخالف است آنها را می‌گیرد بنابراین من‌حیث‌المجموع می‌گوید که از حرف آقا این برمی‌آمد. لذا اگر به هردوی اینها بگویند: « قسم به حضرت عباس علیه‌السّلام می‌توانی این حرف را بزنی؟!» می‌گوید که از مطالب این برمی‌آمد، اینکه می‌گوید: «این برمی‌آمد»، برای همین است یعنی این ظهور برای او منعقد شد. ما که این ظهور را مثل نص نمی‌دانیم.

یک وقت من‌باب‌مثال شخصی می‌گوید که الآن صلح حرام است و جنگ واجب است، اگر این‌طور بگوید و کسی که انجام ندهد در چیز است؛ مثل نصّی که میرزای شیرازی بر تنباکو آورد، الیوم استعمال توتون و تنباکو بأیِّ‌نحوٍکان در حکم محاربه با امام زمان علیه‌السّلام است.[1] یعنی دیگر نصی از این بالاتر وجود ندارد، این از حرام هم بدتر است.

یک وقت به‌نحوی حرف می‌زند که صلاح مسلمین است بر اینکه منافع خود را درنظر بگیرند، طبعاً این شخص می‌گوید که منافع در این است که ما الآن انگلیس را بیاوریم، آن یکی می‌گوید که منافع در این است که اینها را بیرون کنیم، آن‌وقت هر کسی می‌گوید که میرزا این را می‌گوید و دیگری می‌گوید که میرزا این را می‌گوید، آن شخص هم می‌گوید که نه! میرزا این را می‌گوید! یعنی هر کسی براساس ارتکاز ذهنی خودش از آن کلام ظهور در می‌آورد.

تلمیذ: براساس فرمایشات جناب‌عالی این‌طور است که اصولاً ظهور آنجایی است که احتمال خلاف باشد.

---

[1] تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۷۴.

استاد: بله.

تلمیذ: عمداً القاء مثلاً ...

استاد: صحبت عمد نیست، صحبت در این است که با چه شخصی طرف است؟ آن شخصی که با او طرف است [مهم است]. یک وقت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم صحبت می‌کند و مخاطبین او امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و ابودردا هستند، ابودردا هم آدم بدی نبود، از همین آدم‌های علاف بود! وقتی که پیغمبر حرفی را می‌زد، آیا آنچه را که امیرالمؤمنین می‌فهمد با دیگران یکی است؟! هردو حرف یکی است، هردو امر به تقوا است، هردو امر گذشتن از نفس است، آنچه که [او می‌فهمد] ایثار اموال و اینها نیست، او الآن نفس را در یک مراحل عجیب‌وغریب و لطیف احساس می‌کند، بنابراین هر کسی بر طبق مرتکزات خودش کلام مولا را ادراک می‌کند؛ گرچه ممکن است من‌باب‌مثال در مراحل پایین هم آن مسائل را ادراک کند یعنی کلام متکلم دارای مراحل مختلفی باشد، هم مرحلهٔ ظاهر داشته باشد و هم مرحلهٔ اظهر داشته باشد و هم باطن داشته باشد و هم خفی داشته باشد و هر کسی که در جای علی هست او هم همین را می‌فهمد، ما به این ظهور نوعی می‌گوییم، نه آن ظهور نوعی که دیگران می‌گویند که معنایی را متکلم بگوید و همه از آن خرچران و گوسفندچران گرفته تا مجتهد یک معنا بفهمند، این اصلاً امکان ندارد.

تلمیذ: من می‌خواهم به عکسش عرض کنم، می‌خواهم بگویم که در مرحلهٔ پایین ممکن است که کلام حضرت یک نحو ظهور داشته باشد که همه‌فهم باشد، در مراحل بالا برای فرد ظهورات شخصی هم داشته باشد.

استاد: در همان جایی که برای شخص همه‌فهم است، اگر از هر کدام اینها سؤال کنید یک نحو فهمیده‌اند.

تلمیذ: این ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ را فرض بفرمایید، همه می‌فهمند که اقامهٔ صلاة چطور است، حالا برفرض که نص نباشد و ظاهر باشد، همه اقامهٔ صلاة را می‌فهمند، آن کسی که راه رفته است و سالک است اقامهٔ صلاة را مثلاً با شواهد می‌فهمد.

استاد: اگر از این دو نفر ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ را بپرسید، یکی می‌گوید: «نماز بخوان»، یکی می‌گوید: «بر نماز تحفظ هم بکن». اقامهٔ صلاة یعنی تحفظ بر حدود و ثغور. این را این شخص می‌فهمد و آن شخص نمی‌فهمد. ﴿ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ فرق می‌کند.

تلمیذ: ... اقامهٔ خواص بخواهد.

استاد: احسنت! ولی برای خواص نیست برای عموم هم هست یعنی وقتی که پیغمبر صلّی الله علیه و

آله و سلّم می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾[1] هم اینکه ﴿يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ می‌گوید، این آدم معمولی می‌گوید: «اقامهٔ نماز؛ نماز بخوان، یا علی!» ولی آن ...

تلمیذ: یعنی حداقل، مقصود نیست.

استاد: بله بله، مراتب بالاتر مقصود است یعنی از حداقل تا مراتب بالاتر، هر کسی براساس رشد خودش می‌فهمد.

تلمیذ: طبعاً آن حداقلش ظهور نوعی می‌شود، مراتب بالاترش ظهور شخصی می‌شود.

استاد: کجا ظهور نوعی می‌شود؟! آن ظهورات طولی که همه‌اش طولی است. ببینید ظهورات نوعی برای این شخص در این رتبه است اما برای کسی که در رتبهٔ بالاتر است ظهور دیگری دارد. این یک مسئله.

مطلب دیگری که در اینجا هست که عرض کردم اشاره به مطلب شما است که به‌عنوان دفاع از مرحوم میرزای قمی فرمودید بر اینکه میرزای قمی با توجه به شرایط زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم قائل به این مسئله شده است یعنی دخالت آن ارتباط وثیق در تحقق ظهور که منظور مقصودین بالإفهام مورد نظر هستند این است که به‌طورکلی وقتی که یک معنا عام است و یک معنا کلی است، اصلاً امکان ندارد در آن چنین مسئله‌ای مطرح شود. یک وقت محاوره، محاورهٔ خاص است یعنی بین دو نفر است، طبعاً در اینجا این مسئله مطرح می‌شود که وقتی مولا به عبدش برای خریدن چیزی یا برای تحصیل یک شیء امر می‌کند ممکن است بگوییم که چون یک مسئلهٔ خاص و خصوصی بین مولا و عبد است، در اینجا این برای دیگری حجّیت ندارد و به‌خاطر همان ارتباط ظهور ندارد؛ ولی یک وقت همان‌طوری که در جلسهٔ گذشته عرض کردم مولا در مقام بیان حکم کلی است، در مقام بیان حکم است، در مقام بیان یک مسئلهٔ اعتقادی است، در مقام بیان معرفت است و این نسبت به اوساط الناس این‌طور است، چه برسد نسبت به پیغمبر. وقتی که یک شخص از دنیا می‌رود و بچه‌هایش را وصیت می‌کند به اینکه نمازها را اوّل وقت بخوانید، صله‌رحم کنید، با هم مهربان باشید، با هم دوست باشید، شما نمی‌گویید که در اینجا این ارتباط وثیق است و این حکایت از یک چیز دیگر می‌کند.

صله‌رحم کنید یعنی هر کاری که دلتان می‌خواهد کنید؟! نه! صله‌رحم کنید یعنی به منزل همدیگر بروید، آیا منظور از صله چیز دیگر است؟! خیر، یعنی اوساط الناس در ارتباطات خودشان وقتی در مقام بیان مسائل کلی هستند این جهت را رعایت می‌کنند و هیچ نظر به جنبهٔ خصوص در یک قضیه ندارند. آن‌وقت چه برسد به اینکه پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم که در مقام بیان احکام کلی إلی یوم القیامة است! چطور ممکن است

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۵۵. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۴۸:
«[این است و جز این نیست که ولی و سرپرست و صاحب اختیار شما خدا و رسول خدا و] کسانی هستند که اقامه نماز نموده و در حال رکوع انفاق به فقرا می‌نمایند»

که این ارتباط در آنجا مطرح باشد؟! اصلاً چنین چیزی عقلاً محال است. پیغمبر وحی را برای همه تا روز قیامت می‌آورد، احکام را برای همه می‌آورد. می‌گوید که **«حلالُ مُحمّدٍ حلالٌ إلی یومِ القِیامةِ و حرامُهُ حرامٌ إلی یومِ القِیامةِ»**[1] آن‌وقت در اینجا مقصود بالخطاب مورد نظر پیغمبر است؟! اصلاً احکام در اینجا مطرح نیست.

ردّ کلام میرزای قمی دربارهٔ اختصاص خطاب به مشافهین

و لذا می‌توانیم بگوییم که این مطلبی که مرحوم میرزا فرمودند فقط جوابش این است که اولاً ما در سیرهٔ عقلائیه چنین مسئله‌ای را مشاهده نمی‌کنیم که در خطابات خودشان ناظر به ارتباط بین متکلم و رمز و رموزاتی که بین متکلم [و مخاطب است باشند] به‌اصطلاح قرائن حالیه یعنی به حال آنها برگردد، قرائن حالیهٔ آنها به آن قرائن باشد، اصلاً این‌طور نیست و ثانیاً اینکه مقام اصلاً چنین مقامی نیست. مقام، مقام بیان احکام کلی و مقام شرع است بنابراین مطلب اینجا جا ندارد. إن‌شاءالله در جلسهٔ بعد بحث راجع به ادوات را بگوییم.

تلمیذ: ... شخصی حکم داده می‌شود... مردم در تشخیص معانی یا مصادیق این تشخیصات چه چیزی از این قرینه می‌فهمند؟

استاد: درست است، این در آن مطالبی است که خود انسان هم در تحقق آن دچار اشکال می‌شود، فرض کنید که خود انسان نفهمد، ممکن است خیلی حرف‌ها را نفهمد. فرض کنید که مولا حرفی بزند انسان نفهمد؛ مولا می‌گوید: ﴿فَتَیَمَّمُواْ صَعِیدٗا طَیِّبٗا﴾،[2] ما هم معنای «صعید» را نمی‌فهمیم، لازم نیست هرچه که او می‌گوید را بفهمیم. به لغت، به عرف و به آن زمان مراجعه می‌کنیم وقتی که متوجه شدیم، می‌گوییم که منظور از «صعید» من‌باب‌مثال التراب الخالص است.

من نگفتم که حالا این کسی که پای منبر نشسته است هرچه مولا گفت می‌فهمد، نه! آن معنایی که برای او حاصل می‌شود گاهی اوقات فوری حاصل می‌شود و گاهی اوقات باید تحقیق و تفحّص کند و بعد من‌حیث‌المجموع معنای آن برای او حاصل می‌شود اما وقتی که حاصل شد آن‌وقت این ظهور می‌شود.

تلمیذ: یک نوع ظهور نوعی داریم شما نسبت به استنباط احکام ...

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۵۸:
«عن زرارة قال: سألت أباعبدالله علیه السّلام عن الحلال و الحرام فقال: **"حلال محمّد حلال أبدا إلی یوم القیامة و حرامه حرام أبدا إلی یوم القیامة لا یکون غیره و لا یجیء غیره"** و قال: قال علی علیه السّلام: **"ما أحد ابتدع بدعة إلاّ ترک بها سنّة".»**

[2] سوره نساء (۴) آیه ۴۳. افق وحی، ص ۴۰۱:
«اگر یکی از شما از قضاء حاجت فارغ گشت یا اینکه با زنان آمیزش نمودید و آب در اختیارتان نبود، پس باید با خاک پاکیزه تیمّم نمایید.»

استاد: آقاجان، شما به آنها مراجعه می‌کنید یک معنا در ذهنتان پیدا می‌شود، بنده می‌روم به همان که شما مراجعه کردید مراجعه می‌کنم معنای دیگر پیدا می‌شود، حالا کدام اینها ظهور نوعی است؟!

تلمیذ: ارجاع چیست؟

استاد: ارجاع در موارد اشتباه و جهل است، وقتی بنده در موارد جهل به کتب روایت مراجعه کردم، همان روایتی را که شما خوانده‌اید همان روایت را هم بنده خوانده‌ام، آیا لازمه‌اش این است که هردو به یک نتیجه برسیم؟! پس این ظهور نوعی نیست این ظهور شخصی است.

تلمیذ: عرفی است؟

استاد: همان به خود عرف هم که مراجعه کنیم ... یک وقت عرف مردم کوچه و بازار هستند، خود مردم کوچه و بازار هم من‌باب‌مثال با همدیگر اختلاف دارند، یک وقت من‌باب‌مثال شارع می‌گوید که این خمر نجس است، حرام است، حالا من اصلاً در مصداق و مفهوم خمر شک دارم که اصلاً خمر به چه می‌گویند؟! بعضی‌ها آنچه را که مست‌کننده باشد خمر می‌دانند، بعضی‌ها آنچه را که مست‌کننده هم نباشد ولی بعضی از خاصیت‌های دیگر آن را داشته باشد خمر می‌دانند. یعنی در مصداق و مفهوم برای من شک پیدا می‌شود، اینجا می‌گویم که به عرف رجوع کنیم؛ وقتی که به عرف رجوع کردم بالأخره یک معنا برای من پیدا می‌شود یا نمی‌شود؟! آنچه را که پیدا شد ظهور می‌شود، حالا همین شما اگر به عرف مراجعه کردید و از یک عده سؤال کردید با توجه به ارتکازاتی که دارید ممکن است خلاف این پیدا شود.

تلمیذ: در هر عرفی هم ندارد؟

استاد: بله عرف یعنی یک معنای سِعی که در هر موردی لحاظ آنها تفاوت پیدا می‌کند که برگشتش به همان سیرهٔ عقلائیه است؛ یعنی برگشت عرف به سیرهٔ عقلائیه است که عقلاء کارهای خودشان را به چه نحو انجام می‌دهند که خود انسان هم یکی از همان ...

تلمیذ: فرمودید که سیرهٔ عقلائیه دقیق‌تر از عرف است.

استاد: بله معنایش دقیق‌تر است، برگشت آن به سیرهٔ عقلائیه است.

تلمیذ: آن‌وقت این جواب‌های شما جواب مبنایی می‌شود.

استاد: بله.

تلمیذ: مبنای شما در این قضیه که ظهورات، ظهورات شخصی است، حالا بر مبنای آن ...

استاد: کدام؟

تلمیذ: که آنها قائل به ظهورات نوعیه هستند...

استاد: این هم سیرهٔ عقلاء است؛ اینکه سیرهٔ عقلائیه این مسئله را قبول ندارد، سیرهٔ عقلائیه بر محاورات

و مکتوبات و رساله‌هایی که افراد از همدیگر باقی می‌گذارند، حکم همهٔ مقصودین بالخطاب را می‌کند، فقط خطاب به شافهین در اینجا لحاظ نمی‌شود، این جواب شما [بود]. این را هم که ما گفتیم همین است، نه اینکه غیر از این است ولی آن بحث ظهور یک بحث دیگری بود که پیش آمد.

أللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد